

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

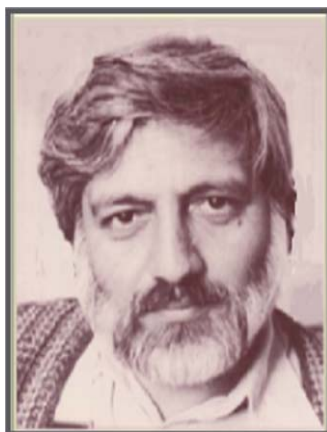
Political

سیاسی

نویسنده: زنده یاد «قیوم رهبر»
ارسالی: کمیته فرهنگی «ساما»
۳۱ جنوری ۲۰۱۸

چرا و چگونه جنگ مقاومت کنونی ما به پیروزی می رسد؟

۳



تحریک ذاتی و روابط متقابل عوامل مؤثر درونی و بیرونی:

در خلال شش سال اخیر کشور ما شاهد دگرگونی های بزرگی بوده است. مناسبات اقتصادی - اجتماعی در جامعه ما عوض گردیده و در نتیجه صف بندی های اجتماعی نوین در عرصه مبارزاتی به وجود آمده است. مرز های مصنوعی میان مردم در خلال جنگ از هم پاشیده و لایه های اجتماعی، ملیت ها، فرهنگ های متعدد در مجاورت هم، شناخت بیشتری از همدیگر می یابند و امتزاج جبری آن ها خمیرمایه حرکت های جدید است. انسان محصور و مجبور ما با نوردیدن کوهپایه ها و دره ها به همدیگر می رسند و چه بسا که با مردم جهان در رابطه ای متعدد الجوانب قرار می گیرند. سازمان های سیاسی که در جامعه ما به هر حال چیز تازه بود، مردم را در مقابل راه های حل متعدد مبارزاتی قرار می دهد؛ سیاست های محلی یا ملی و یا بین المللی در جریان یک فراگرد سریع و خونبار، نتایج خود را به طور روشن پیش روی مردم می گذارد. مجموع این وقایع و حوادث و کلیت این جریان میکانیسمی را به وجود می آورد که انسان به عنوان سازنده و عامل بسیار مهمی در خلال آن تجربه می اندوزد، تغییر می کند و رشد می یابد. فکتور زمانی در میان مجموعی از عوامل مثبت و منفی و توازنات بغرنج و پیچیده آن به سیر متوالی و مارپیچی به سوی تعالی سیر

می کند. اینست آن تحرک ذاتی که باید بدان توجه بیش از حد مبذول داشت و نتایج جنگ کنونی و خط سیر آن را میان آن جست و جو کرد و بیرون کشید.

توجه محدود به عوامل مثبت و منفی و یا دیدن خود و دشمن در یک رابطه مرده و ایستا، ما را به دیدی متحجر و سطحی دچار می سازد. زمانی به بئس و ناامیدی و نتایج ناشی از آن که انحلال فکری سیاسی است می انجامد و زمانی دیگر نیز به ماجراجویی، دادن شعار های میان تهی و توسل به پندارگرایی جزمی، که در هر حال جنبش را از دیدی تحلیلی علمی و پویا و آینده نگر محروم می سازد.

امپریالیسم روس در خلال شش سال گذشته به سلسله سیاست های تخریبی هدفمندی متوسل شده است، تا از خلال آن اوضاع جدید مطابق به منافع خود را به وجود آورد. از یک جانب آن ها به تخریب نهاد اجتماعی - اقتصادی جامعه ما با منطقی «ساخت گرایانه» اقدام کردند. هدف از سیاستی که در فرمان های شماره سوم، ششم و هشتم آن ها متجلی گشته؛ ضربه زدن آن مناسبات اجتماعی - اقتصادی بود که می توانست زیربنای یک مقاومت اجتماعی را علیه مزدوران روسی بسازد. از جانب دیگر منطق «ساخت گرایانه» روسی که در سطح بین المللی از سال های ۵۰ به بعد در حال آزمایش بود، می خواست کتله ای اجتماعی معین از جامعه افغانی را با انگیزه های اقتصادی به جانب خود متماثل گرداند، ولی این سیاست بنا بر عواملی که از حوصله این مقال بیرون است، به شکست انجامید.

از جانب دیگر امپریالیسم روس و مزدورانش که مدت ها پیچ و مهره های اطلاعاتی دولت های سابق را در دست داشتند، به نابودی کامل نیرو های مخالف بالقوه و بالفعل خود پرداختند، و در مدت زمان کوتاهی کاروانی از مشعل داران سیاسی و تاریخی را زنده به گور کردند. این حمله منحصرأ متوجه یک جریان فکری و یا یک لایه اجتماعی نبود، بلکه در آهنگ و پهنای خود حیلۀ تمام تجارب استعماری را به نحوی کامل نمایندگی می کرد. این سیاست با وجودی که به جنبش خود به خودی مجال پرواز بیشتری داد، عکس العمل قاطبه ملت را نیز برانگیخت. در یکی دو سال اخیر امپریالیسم روس با تجربه اندوزی از کاستی های گذشته خود به مسخ فرهنگی جوانان و نوجوانان آغاز کرد و می خواهد قشر ادیبانی را در مؤسسات اجتماعی - سیاسی تثبیت نماید که هستی آن ها وابسته به هستی استعمار باشد. ولی از سوی دیگر در جانب مردم و مقاومت نیز دگرگونی های زیادی رخ داد. این دگرگونی ها اگر تا حدودی مرهون قربانی بی همتای نیرو های روشنگر و پیشتاز جامعه است که با بذرافشانی بی ریای خود، راه را برای مبارزان راه آزادی روشن ساخته اند، ولی عمدتاً این جریان پیشرفت جامعه از خلال جنگ است که مستقل از اراده استعمارگران و خلاف خواست آن ها سلسله ای از تغییرات و دگرگونی ها را به وجود آورده است که می تواند در آینده پایه کار مبارزاتی نیرو های انقلابی و پیشتاز جامعه قرار گیرد.

یکی از این تغییرات نزدیکی زاید الوصف مردم به همدیگر است. اکنون که استعمارگر روس هستی قاطبه ملت را مورد تهدید قرار داده است، توده های مردم به طور طبیعی به فشردگی و نزدیکی با هم نیاز دارند. اگر تا دیروز مردم ما را احساسات ملیتی، سمتی و محلی از هم دیگر جدا ساخته بود، اکنون خط فاصل دیگری در میان مردم کشیده شده است. مجاهد و یا طرفدار روس آن مرزی است که دریائی از آتش و خون میان آن ها وجود دارد و مجاهدان راه آزادی از هر قوم و ملیت، از هر سمت و محلی، برادر همدیگر و یاور همدیگر اند. در نقل و انتقال سلاح و مهمات، در تحرک نیرو ها از جایی به جای دیگر، در کمک به مجاهدان از لحاظ مواد غذایی، مسکن و امکانات سترواخفاء، ما کمتر به این سؤال مردم برمی خوریم که مربوط کدام ملیت و یا کدام محل و یا کدام قوم هستید. مردم بی ریا و بی دریغ همه چیز خود را در اختیار مجاهدان راه آزادی قرار می دهند. خط سیر نیرو های هزاره از میان قبائل پشتون، راه نیرو های پشتون از میان قبائل هزاره و ازبیک و... است، و کمتر اتفاق می افتد که مرز های تصنعی دیروزی مانع

مؤثری در تحرک، پیشروی و عقب نشینی نیرو ها باشد. البته عوامل محدود کننده تازه مانند تعصبات فرقه ئی که اکثراً توسط روس دامن زده می شود، در میان جنبش به وجود آمده است، ولی آن چه مهم است، اینست که همبستگی میان ملیت ها، اقوام، میان سمت های مختلف و محل های متفرق روزافزون است. ما در جریان سال اخیر به نوعی فروپاشیدگی مرز های محلی در ساحه نظامی نیز برمی خوریم که علی رغم این که با صبغه فرقه ئی همراه است، ولی این به ذات خود - در فروپاشیدگی و فرسایش، انفصال تصنعی میان اقوام، ملیت ها و محل های متعدد یاری می رساند.

اکنون ما به طور قطع می توانیم بگوئیم که امتزاج سیاسی - فرهنگی میان اقوام، ملیت ها و سمت های مختلف کشور به آن اندازه گسترش و تعمیق یافته است که در طول تاریخ ما وجود نداشته است. اکنون دیگر تحقیر، بی اعتمادی و جدائی میان اقوام، ملیت ها و سمت ها جای خود را به احترام، همکاری و همبستگی خالی می کند. در این جریان سترگ به وجود آمدن یک ملت واقعی در حال تحرک، البته گرایشات منفی و تنگ نظرانه ای هم موجود است که اکثراً توسط روس اشغالگر تقویت می گردد و مورد سوء استفاده قرار می گیرد؛ و یا جوانه های اشکال نوین آن نیز به مشاهده می رسد، ولی بنا بر شرایط و اوضاع حاکم بر جامعه و تناقض همه جانبه ماهوی با استعمارگر، مجال رویش و پرورش این گونه گرایشات را نمی دهد. منافع مشترک مردم افغانستان در بحبوحه یک جنگ ضد استعماری آن قدر قوی است که هم مرز های تصنعی تاریخی را که در سابق بنا بر منافع دولتمداران گذشته به وجود آمده بود، از بین می برد و هم گرایشات منفی تنگ نظرانه، برتری جویانه و یا جدائی طلبانه را در نطفه می پژمرد. این وضع جدید پایه عینی یک حرکت ملی را که از محدوده محلی، زبانی، سمتی و ملیتی پا فراتر می گذارد، به وجود آورده است، و بر تحلیل های عقبگرایانه و یا توطئه گرایانه ای که تعمداً می خواهد با علم کردن «جامعه قبائلی» افغانستان، «رهبری سنتی» را بر اندام ناموزون آن پیکرتراشی کنند و یا جنبش ما را به طور زیرکانه تضاد میان قبائل عقبگرا و حکومت مرکزی «اصلاح طلب» جا بزنند، خط بطلان می کشد. چه، این تحلیل گران یا از دنبال کردن جدی تغییرات واقع شده در جامعه خود بی خبر اند و نقطه نظر های شان مبتنی بر اوضاع و شرایط ماقبل کودتاست و یا این که انگیزه معینی آن ها را وادار به دادن این گونه طرح های «دانشمندانه» می نماید؛ ولی در هر حال تغییرات حاصله در این ساحه به آن اندازه ایست که اگر هم به منتهای خود نرسیده است، ولی در وضع کنونی آن پایه عینی را که در آن نیرو یا نیرو های محلی بتوانند ستون فقرات یک حرکت ضد استعماری را به وجود آورد، از بین برده است. تحلیل بیشتر این مسائل و نتایج حاصله از آن را می گذاریم به وقت دیگری که باید به طور مشخص روی آن کار کرد.

از جانب دیگر جامعه ما بعد از کودتای هفت ثور شاهد به وجود آمدن سازمان های سیاسی متعددی بوده است. بروز سازمان های سیاسی متعدد در جوار همدیگر در زندگی اجتماعی - سیاسی مردم پدیده ایست تازه و نوین، و جامعه ما قبل از کودتای هفت ثور عمدتاً از خلال مؤسسات سنتی خود اداره می شد، که حکومت مرکزی با همکاری این مؤسسات سنتی با مردم رابطه داشت.

بعد از کودتای هفت ثور و به ویژه پس از تهاجم روس به افغانستان، در داخل و خارج کشور سازمان های سیاسی دارای افکار و اعتقادات، سازماندهی و شیوه کار متناقضی به میان آمد؛ و بنا بر تناقضات موجود در جامعه و نبود تجربه سیاسی، صف بندی های متعددی در مقابله با استعمار روسی و ایادی آن به وجود آمد. ما اکنون در صدد تحلیل همه جانبه این سازمان ها و نقش تاریخی آن ها در جامعه خود نیستیم. آن چه برای ما در این مقال مطرح است، برخورد مردم نسبت به این سازمان ها و تجربه اندوزی آن ها از خلال یک پیوند فعال و پویا است.

مقاومت جانبازانه مردم ما که بر پایه یک جنبش خود جوش توده ئی به وجود آمده بود، بعد از به وجود آمدن سازمان های سیاسی متعدد در داخل و خارج کشور برای مقابله با روس اشغالگر و عملی کردن اهداف سیاسی خود، در تکامل خویش با همدیگر در رابطه و پیوند نزدیک قرار گرفتند. مردم قهرمان ما مسؤولیت تاریخی برپا کردن شورش فراگیر را داشت، ولی رهنمائی این شورش، تغذیه آن با وسائل مادی - تخنیکی و سیاست های معینی که این شورش را از مراحل ابتدائی آن ارتقاء دهد، مسؤولیت سازمان های سیاسی بود.

مردم در مراحل اولی جنگ در اشکال گروه های محلی ولایتی و سمتی، اشکال متعدّد سازماندهی و عملی کردن سیاست های سنتی را همراه با شعار های سیاسی معینی داشتند، ولی اختناق روس از یک جانب و امکانات مادی - تسلیحاتی که عده ای از سازمان ها از مراجع معینی به دست آوردند، عواملی بود که توده ها را به سازمان های سیاسی نزدیک کرد. توده های مردم با منطق حسی خود که اوضاع حاکم بر آن ها تحمیل کرده بود، خیلی زود روی به سازمان هائی آوردند که می توانست نیازمندی های آنی آن ها را در ساحة نظامی پاسخ بگوید؛ به خصوص که اکثر این سازمان ها با "حله دین مقدس اسلام" نیز آراسته بودند، که می توانست با احساسات مذهبی مردم که اکنون با هویت تاریخی و اجتماعی آن ها گره خورده بود، همراهی نماید. ولی مردم در خلال نزدیکی، همکاری و جانبازی بی ریای خود متوجه شدند که این سازمان ها در سیاست تسلیحاتی و مادی - تخنیکی خود علایق غیرمبارزاتی را بر مصالح علای ملی ترجیح می دهند، و همچنان شعار های بلند شده از طرف آن ها صرف نظر از این که در تفصیلات خود با هویت تاریخی مردم بیگانه است، در تناقض با عملکرد روزمره خود آن ها قرار دارد. آن چه برای مردم بیش از همه تکان دهنده بود، تفسیرات متعددی بود که این عده از احزاب از مسائل مبهم حیاتی زندگی مبارزاتی و ارزش های مذهبی آن ها داشتند، تا آن حدی که این تفسیرات متناقض، تعصبات فرقه ئی را در درون مردم امتداد داده و از اختلافات فکر و اندیشه تا سرحد رویارویی نظامی با همدیگر پیش رفته است.

خورنیزی ها و استخوان شکنی های گسترده آن توسط این احزاب و گروه ها به نام های مختلف ولی همواره به نام اسلام در میان مردم دامن زده شد و در نتیجه مجموع سیاست های آن ها در ارتباط با مردم از مرز اختلافات درونی پا فراتر گذاشت و به تناقضات تعصبی و غیرقابل علاج رسید. سیاست اجتماعی این گروه ها اکثراً انحصارگرایانه، منفعت جویانه و چپاولگرانه بوده است و این خود مردم را به تفکر و اندیشه در مورد ماهیت، اهداف و عملکرد این گروه ها وامی داشت. عکس العمل مردم در مقابله با این اوضاع دوری گزیدن از یک گروه و رفتن به گروه دیگر بود، تا مگر راه رستگاری را در آن جا بیابد، ولی در این تحرک دایم که تجربه زنده و گویا با آن همراه بود، مردم می دیدند که انسان گمشده "مولوی" «یافت می نشود». در این میان مردم همراه با ناامیدی توأم با تجربه اندوزی خود، نیز به ایجاد اشکال سنتی سازماندهی همت گماشتند؛ به «لویه جرگه» ها، «اتحادیه های قومی»، اتحادیه های محلی و ملیت ها، شورا های وحدت مجاهدین، شورا های تبلیغی و... پناه بردند که همه آن اشکال عکس العملی سازماندهی مردم بود که از یک جانب از گروه های لم داده بر جنبش ناراضی بودند و از جانب دیگر بدون درک واقعیت های ملی و بین لملی می خواستند خود زمام امور خود را در دست گیرند، ولی واضح بود که این اشکال عکس العملی و عارضی ساماندهی در شرایط بغرنج و پیچیده کشور ما تاب و توان رشد و تکامل را ندارد.

ولی سیل سرکش مقاومت مردم از میان همه این مصائب، ناامیدی ها، دامگستری ها، هنوز هم به حرکت و تجربه اندوزی خود ادامه می دهد. جدائی های کتله ئی مردم از این گروه ها روزافزون و هدفگیری مردم از ارتباط گیری با این گروه ها نیز مشخص تر می شود. عده ای هم به طرف پأس و ناامیدی از این سازمان ها حرکت می کنند، ولی تحرک و راه یابی خود را با شیوه های خاص خود ادامه می دهند، و عده دیگر نیز از لحاظ فکری، سیاسی و

سازماندهی، مرز هائی با گروه های مذکور می کشند و روابط خود را با آن ها دقیقاً در سطح ارتباطات مادی - تخیلی محصور می سازند. بگذریم از عکس العمل های حادی که توسط عده ای قلیل به وجود می آورد و ساحه مبارزاتی را به اشکال گوناگون آن ترک می کند. آن چه مهم است، این است که تجربه شش سال شاهد نیروی عظیم، شگرف و سرکش مردم، جانبازی آن ها و ظرفیت مبارزاتی آن ها است که گروه های مذکور به هیچ صورتی نمی توانند همپای و همراه به آن حرکت کنند و در نتیجه به پوسیدگی، از خود بیگانگی و انزال روزافزون این گروه ها و بعد به هدر دادن نیروی مبارزاتی بیشترتوده های مردم منجر می شود. با تحلیل عمیق، واقعینانه و آینده نگر این فراگرد است که ما جنبش کنونی را جنبش با مراکز متعدد بدون رهبری سالم و هم اکنون عمدتاً جنبش خود به خودی توده های مردم - به مفهوم فرار از مراکز تحمیلی - ارزیابی کرده و سیالیت اجتماعی توده های جانباز و قهرمان خود را در تمام ابعاد آن دیده و اعلان می کنیم که فروکش کنونی در جنبش ما نه یک مسیر عقب گشت توده ئی، بلکه شکست سیاست معینی است که بر مردم در خلال شش سال و اندی گذشته تحمیل شده است، و نباید به هیچ صورت میان این دو فراگرد متناقض که در مقاطع و صور معینی در تماس هم حرکت می کنند، هم هویتی و همسرنوشتی را پذیرا گردیم. تعمیم این فروکش و یا میلاد حرکت جدید بر پایه نیامندی های جنبش، شروط ایجاد تکامل و رشد بدیلی است که بتواند از میان یک تحرک عظیم توده ئی و از میان موانع بی حد و حصری جنبش را به طور لاینقطع از مرحله ای به مرحله ای جدید ارتقاء دهد. این امکان به طور بالقوه و بالفعل هنوز هم وجود دارد و حساسیت مرحله کنونی جنبش نیز دقیقاً بر روی همین محاسبه استوار است.

جنبش آزادیخواهانه و آگاهانه که منافع تاریخی ملت ما را در خلال یک جنگ استعماری به دوش بکشد، در این میان هم از ضعف ذاتی رنج می برد که ناشی از پراگندگی درونی، کم تجربگی، نبود یک سیاست عمومی روشنی است که مجموع این نیرو ها را به دور خود جمع کند و هم از اوضاع ویژه حاکم بر جنبش، عوامل نامساعد منطقه و بین المللی، نقش روشنگرانه و بارزی را که این جریان در خلال شش سال گذشته به دوش داشته است، چه در مقابله با روس استعمارگر و چه در دادن آگاهی به مردم از خلال یک مبارزه رویاروی با دشمن و دادن نمونه های بارزی از جانبازی قهرمانانه و بی ربای آن ها؛ به هیچ وجه نمی توان نادیده گرفت. البته اکنون در صدد تحلیل همه جانبه این جریان و نقاط مثبت و منفی آن نیستیم، ولی آن چه قابل تذکر است، این است که توده های مردم ما در همه احوال از فرزندان صدیق و پاکباز خود و فرزندان رنج و مبارزه با تمام هستی خویش دفاع کرده، و در وجود این جریان آینده تابناک آزادی کشور را دیده اند. تبلیغات زهرآگین دشمن اشغالگر و عناصر متحجر و عقب گرای جنبش اگر چه در ساحه های معینی موفق به پخش سموم خود شده است، در مجموع مردم ما را نتوانسته است از این جریان جدا سازد.

خلاصه این که مردم در خلال شش سال گذشته با تجربه مستقیم و بلافصل خود، شناخت بیشتری از دشمن به دست آوردند. سازمان های سیاسی موجود در ساحه را از نزدیک دیدند، با آن ها در تعامل و همکاری قرار گرفته و نتایج خود را حاصل کردند، توانائی های ذاتی خود را به آزمون گذاشتند و در رابطه تنگاتنگ منطقه و بین المللی قرار گرفته و مؤثرات آن را بر جنبش ما درک کردند. البته این تجربه اندوزی با قیمت گزاف به دست آمده و به طور بسیار ببطی به پیش می رود. هم اکنون با بسیاری از توهّمات و شبهات توأم است، ولی به هرحال تجربه ای است مستقیم و مشخص توسط توده های میلیونی که بر تکامل اوضاع بعدی جنبش تأثیرات ژرف و دیرپای خواهد گذاشت و پایه ای محکم برای رشد آگاهی ملی و انقلابی فراهم خواهد کرد.

بدین صورت آگاهی نوین پا به عرصه وجود می گذارد. این آگاهی اکنون مرز های شش ساله را به سرعت درنور دیده است. روابط شهر و روستا، روابط بین فرماندهان و فرمانبرداران، روابط میان جبهات مختلف کشور، و میان ملیت

های مختلف، و همچنان روابط حاکم بر عقب گاه جنبش در پاکستان و ایران با جبهات داخلی به طور فشرده و همه جانبه رشد می یابد. انسان تفنگ به دست خود را با واقعی رو به رو می بیند که از ساحه محدود زندگی محیطی او بیرون رنگ گرفته و او باید با آن درآمیزد، آن را شکل داده و مطابق به نیازمندی های خود در جهت معینی سوق دهد. زمانی این وقایع او را با خود می کشاند و در خلال این جبر، او خود را بازمی یابد و زمان دیگری با کوشش و تقلای خود برای بازسازی محیط زیستن مطابق میلش سازنده جبری برای دیگران است. این مبارزه در آنچنان محیط گسترده ای حرکت می کند که در آن امپریالیسم روس و مزدوران خود فروخته آن یک جانب این تنازع بزرگ را می سازد، و او با تمام وجودش در مقابل ابعاد وسیع حرکت امپریالیستی روس قرار می گیرد، و جانب دیگران را پوشش درونی مجموعه بزرگی از مردم کشورش، مردمان همسایه اش و مردمان جهان می سازد. این حرکت متناقض پیچیده و گسترده پایه این آگاهی نوین است که اکنون در ذهن مردمان ما نقش می بندد و شخصیت ذهنی آن ها را می سازد.

آگاهی ملی به مفهوم درک درست تاریخ خود، نظام ارزشی خویش با تمام جوانب میرنده و بالنده آن، مناسبات خود با دشمن، با همراهان، با مخالفان و یا کسانی که در خطوط متوازی و یا متقاطع با او حرکت می کنند، و در نتیجه فهم دورنمای حرکت اجتماعی خویش به مفهوم گروهی به هم پیوسته که دارای سرنوشت مشترک اند و اکنون در مفهوم ملت افغانستان هویت مشترک خود را می یابند و در مفهوم جامع آن درک موقعیت خود در تاریخ و جامعه، اکنون در شرایطی پا به عرصه وجود می گذارد که ملت به پا خاسته ما درگیری یک مبارزه فراگیر برای تثبیت هستی و هویت خود در مقابل امپریالیسم روس است. از جانب دیگر مناسبات اجتماعی پوسیده، و راه های حل فکری - سیاسی را که آن ها در خلال شش سال و اندی به پیش کشیده اند، در اثر تجربه غنی مردمان ما ناتوانی و یا توانایی محدود خود را به آزمون گذاشتند. این دو عامل به ویژه با سلسله ای دیگر از مسائلی که گفتیم نمی تواند بازتاب خود را در شکل دهی این آگاهی نداشته باشد. اگر آگاهی ملی ضد استعماری مردم ما بدون موانع جدی ای به رشد یا ارتقای خود رسیده است، آگاهی ملی ضد عقب گرایی بنا بر سلسله عوامل ملی، منطقه و بین المللی با آن آهنگ حرکت نمی کند؛ ولی مردم ما اکنون کوهی از تجارب حسی، پراکنده ولی مستقیم خود را از نیرو های عقب گرای جامعه دارند، که به یقین در آینده همراه با یک جریان روشنگر و رهگشا تا سرحد یک آگاهی منطقی ارتقاء می یابد؛ و اگر هم شدت اختناق روس و عوامفریبی عناصر عقب گرا بتوانند از رشد سریع آن جلوگیری کرده و آن را بطی سازند، ولی به هیچ وجه این جریان نیرومند آگاهی آفرین را نمی توانند سد شوند و یا نابود سازند.

بدین صورت فاکتور زمانی در یک مبارزه ای درازمدت اگر از یک جانب با توازن قوای موجود در ساحه اندازه گیری می شود که خود را در اشکال مبارزه مسلحانه، مبارزات اعتقادی - سیاسی، شیوه های متعدد سازماندهی مبارزه و راه یابی برای حل مسائل اقتصادی - اجتماعی مردم و در مناسبات بین المللی نشان می دهد؛ از جانب دیگر با آن تغییرات درونی پیوند دارد که در خلال این حرکت به طور مستقلانه و خارج از اراده طرفین و یا اطراف نزاع به وجود می آید، رشد می کند و تأثیرات خود را هم بر روی توازن قواء و هم بر روی مجموعه میکانیزم حرکت می گذارد، که در جامعه ما در تغییرات وارده در مناسبات اقتصادی مردم، در همبستگی روزافزون میان لایه های اجتماعی ضد استعماری و ملیت های مختلف کشور ما، در تجربه اندوزی روزافزون مردم؛ از موقعیت نوینی در رشد آگاهی ملی ضد استعماری و ضد ارتجاعی مضمّن است. درک علمی فکتور زمان حکم می کند که ما در تحلیلات خود تفاعل و تأثیر متقابل توازن موجود قواء را با تغییرات و تحولات درونی به طور کلی و همزمان با آن در هر مقطعی از مقاطع مبارزاتی به طور واقعبینانه مورد ارزیابی قرار دهیم و امکان غلبه یکی بر دیگری را باید علمی بررسی نمائیم. جبر تاریخی به مفهوم حرکت پیشرونده تاریخ از خلال تغییرات درونی پویا و تأثیر روزافزون بر شرایط محیطی اش به هیچ

وجه نمی تواند جدا از شرایطی (توازن قواء در مفهوم مناسبات کنونی ما) که بر آن حاکم است، مورد مطالعه قرار گیرد و مفهوم واقع شود. این گونه برخورد یک جانبه ما را به جزم گرایی بی اساس می کشاند که کلیت یک حرکت را بدون درنظر داشت پیچ و خم اجزای آن در نظر داشته، احکام خود را بر پایه آن صادر کنند، در حالی که جانب دیگر آن توجه بیش از حد و مطابق به توازنات موجود در مبارزه کنونی است، بدون این که سمت حرکت را بر پایه کلیت این حرکت قرار دهیم. بدین صورت ما با درک شرایط حاکم موجود که به هر صورت دارای محدودیت زمانی است، از همه تغییرات عمیق حاصله در درون جامعه و جنبش غافل مانده، در نتیجه به یأس و ناامیدی گردن می گذاریم و یا راه های حل نیم بند و سازشکارانه را پیش می گیریم. اگر مدت کوتاه و در مقاطع نزدیک زمانی این شرایط (توازن قواء) است که می تواند موجب پیروزی ها و شکست ها گردد و خود می تواند پایه تندی و کندی تغییرات درونی شود، ولی در مدت زمان دراز این تغییرات درونی جنبش است که عمدتاً می تواند تأثیرات عمیق خود را بر روی توازن قواء و مجموع میکانیزم حرکت بگذارد.

بدین صورت جنگ درازمدت کنونی ما درگیر تناقضات گوناگون است: تناقض میان ما و دشمن، تناقض درونی میان گروه های مؤتلفه دشمن در ابعاد گوناگون آن، تناقض میان گروه های مقاومت در ابعاد مختلف آن، تناقض میان سطح پیشرفت جنگ با عقب ماندگی سیاسی - تشکیلاتی آن، و تناقض میان توازن قواء موجود در ساحه و جهت حرکت گروهی جنبش و...

اگر تناقض میان ما و دشمن به عنوان تناقض اساسی و عمده تعیین کننده سیما و خصلت جنبش در کلیت آن است، تناقض میان قواء موجود و تحرک درونی جنبش تعیین کننده سمت حرکت جنبش است؛ و این تناقض است که تعیین کننده جایگاه جهت عمده تناقض، محرک آن به پیش و عقب و بالاخره تعیین کننده اختتام آن است. اگر تناقض میان ما و دشمن سرشت این پدیده را می سازد، تناقض میان توازن قواء و تحرک درونی سرنوشت ساز آن است. عدم فهم دقیق این قضیه است که گاهی عده ای از رهبران را به جزمی گری بی پایه می کشاند و زمانی نیز بر عده دیگری یأس و ناامیدی مستولی می گردد و خود را در عقب گشت های فکری، سیاسی و عملی نشان می دهد.